

مدیریت تکدی‌گری یا **تکنیک‌های ضربتی**

کارگروه‌ها از پس بحران متکدیان در شهرها برنیامدند

هرجا سخن از تکدی‌گری در سطح شهر پیش کشیده می‌شود، باید یک کارگروه یا فعالیت ضربتی هم در آن گوشه کنارها جست؛ رویکردی که در همه این سال‌ها مسئولان به‌عنوان راهکار مقابله با این آسیب برجسته اجتماعی پیش‌روی خود قرار داده‌اند. مثلاً همین آبان‌ماه سال گذشته بود که لزوم تشکیل کارگروهی به منظور رسیدگی به این معضل در شورای شهر تهران مطرح شد. عضو شورای شهر تهران پیشنهاد تشکیل کارگروهی متشکل از همه دستگاه‌های مسئول در زمینه تکدی‌گری و رسیدگی به این معضل را در تهران داد. سوده نجفی، عضو شورای شهر تهران، در تذکر پیش از دستور خود در جلسه امروز شورا با اشاره به اینکه یکی از آسیب‌های جدی اجتماعی شهر تهران، حضور متکدیان در سطح شهر و جامعه است که تقریباً به یک معضل جدی اجتماعی تبدیل شده که می‌تواند آسیب‌های جدی روانی و بهداشتی به شهروندان وارد کند، گفته بود: این مسئله یکی از دغدغه‌های کمیته سلامت هم هست و البته مسئله تکدی‌گری یک پدیده جهانی است که در کشور‌های در حال توسعه بارزتر

است؛ اما تعدادی از کشور‌های پیشرفته تا حد مناسبی توانسته‌اند آن را مدیریت کنند و بهبود بخشند. او به‌خوبی عنوان کرد که گدایی محصول نابسامانی اجتماعی است؛ اما راهکاری جدی برای مقابله با آن پیشنهاد نداد: گدایی محصول نابسامانی اجتماعی است و من تکدی‌گری را دارای پنج شاخصه می‌دانم. این افراد از مسئولیت اجتماعی معاف هستند، به خاطر نیازمندی مورد سرزنش قرار نمی‌گیرند، انتظار دارند دیگران به آنها کمک کنند، در تولید اجتماعی مشارکت نمی‌کنند و از دسترنج دیگران زندگی خود را می‌گذرانند. او در نهایت و پیش از اشاره به همه این نکات که همگی روی کاغذ درست بودند، پیشنهاد داد که کار گروهی تشکیل و از همه این سازمان‌ها دعوت شود و کار به صورت عملیاتی پیگیری شده و نتیجه آن به سمع مردم و شورای اسلامی شهر تهران رسانیده شود و از اصحاب رسانه خواست تا حصول نتیجه دلخواه این تذکر را به صورت جد پیگیری کنند و گفت امیدواریم این معضل سریع‌تر واکاوی و درمان شود؛ چراکه متأسفانه عده‌ای از کودکان کار هم به سمت تکدی‌گری سوق داده شده‌اند که

یک روز در کنار جمع‌آوری متکدیان

بیگانه‌ها

مادرش آرام‌تر است. هفتاد و چند قلم آرایش کرده و گاهی زیر لب با لهجه‌ای که با ما بیگانه است حرف می‌زند. بچه چند ماهه‌ای را زیر بغل زده و هر بار از زیر جادر و لباس‌های محلی‌اش شکم بالاآمده‌اش پیدا می‌شود. مأمور شهرداری توضیح می‌دهد: «همه نوع بیماری دارند. از ایدز تا هیپتیت و... حتی گاهی چند ماه هم حمام نمی‌روند». لازم نیست او بگوید. این واقعیت به‌خوبی مشخص است. خانه‌ای که این اتباع بیگانه زندگی می‌کنند فاقد هرگونه امکانات است. طویل‌های است که شاید تا چند ماه پیش آغل گوسفندان بوده و حالا تغییر کاربری داده و تبدیل شده به مکانی برای شب‌گذرانی متکدیان پاکستانی که روزها را در دل شهر پسه می‌زنند و درآمد ماهیانه‌شان به میلیون‌ها تومان می‌رسد. مأموران شهرداری سعی می‌کنند هرچه زودتر آنها را بیرون بیاورند و دو خانه‌ای را که به فاصله کمی از هم هستند، تخلیه کنند. بعد از چند دقیقه تنها چیزی که از ته‌مانده زندگی مهاجران باقی مانده، پیاله شیری است که روی بخاری نفتی لدمه بسته است. در چند دقیقه، نیمی از اتوبوس‌گوش تا گوش پر می‌شود از بیگانه‌ها، همراه با زنبیل‌های پارچه‌پیچ و پتو و خرت و پرت‌هایی که توی بچه‌ها به زور جا داده شده‌اند. نمی‌دانیم در ذهنشان چه می‌گذرد وقتی که با چشم‌های وُغ‌ده نگاهمان می‌کنند. دیدنشان حس کسسی را دارد که تبعید شده است، ترسیده و مهجور. صدای هلهله یک آن بند نمی‌آید. لهجه‌هایی که چیزی از آن نمی‌فهمی. یکی از سرباز‌ها که برای محافظت از بیگانگان، وسط اتوبوس ایستاده رو به آنها می‌پرسد: «کسی فارسی بلده. یکی از بین جمعیت می‌گوید. نه. سرباز باتوم به دست خنده‌اش می‌گیرد: «تو که بلد نیستی؟ پس چرا فارسی حرف می‌زنی؟ چند بار اینجا اومدی که یاد گرفتی؟ اگه یادم باشه دفعه قلم بدیمت». سرباز پوزخندی می‌زند و از اتوبوس پایین می‌رود. صدای درهم‌برهم مسافران موقت اتوبوس فضا را پر کرده. بین صندلی‌ها بچه یک‌ساله‌ای این طرف و آن طرف می‌رود؛ چرک و بدبو و بدلیکلیف. گفته می‌شود که خیلی از این بچه‌ها مال این خانواده‌ها نیستند. آنها با به قیمت ناچیزی از خانواده‌های محروم و کارتن‌خواب‌ها خریداری می‌شوند یا کرایه داده می‌شوند به این مردمان غریبه تا ترحم مردم را به دست بیاورند. بعد این‌قدر قرص و داروی خواب‌آور به آنها می‌دهند که فقط ویترونی بشوند برای جلب اعتماد و دلسوزی. کودک چشم‌های بی‌حالتی دارد. سرما خورده و یک‌ریز فین‌فین می‌کند. سرباز پلها را یکی، دو تا می‌کند و فرمان سکوت می‌دهد. دلش نمی‌آید به کودکی که حالا بیشتر از نیمی از طول اتوبوس را طی کرده دست بزند، «با صدای بلندتر از حد معمول می‌گوید: مادر این کیه؟» و با باتوم آرام بچه را به طرف زنی که بی‌تفاوت به بچه خیره شده هدایت می‌کند. در اتوبوس بسته می‌شود. چهره‌های پشت شیشه اتوبوس نه‌چندان واضح و خط‌خطی شده با چشم‌های به سرخی نشسته،

سیاه، سوخته، پریشان و خواب‌زده به بیرون خیره شده‌اند. ساعت ۶ و ۴۰ دقیقه است، سومین پاتوق، کمی دورتر از اولی و دومی است. یکی از بومی‌های محل در بزرگی را به سرعت می‌کوبند و با فریاد می‌گوید: «درو واکسن. درو واکسن». هیچ صدایی از آن طرف در شنیده نمی‌شود. مأموران شهرداری ترجیح می‌دهند از بالای در بالا بروند. به یک چشم برهم‌زدن روی در می‌پرند و در تمام‌قد باز می‌شود. یکی از مردان آن طرف در نردبان گذاشته تا فرار کند. مأموران می‌گویند: «بروی برایت بد می‌شود». مرد، شکست‌خورده از دیوار پایین می‌آید. سومین پاتوق هم کمی از دو تای قبلی ندارد. همان بوهای آشنا باز هم می‌زند توی دماغت. اینجا هم کودکان، بازیگران اصلی این نمایش هستند. از شش‌ماهه تا حدود ۱۲ساله که بزرگ‌ترینشان در محفل چنده نفری از کشور همسایه محسوب می‌شوند. کنار اتاق، کودکی حدودا دو ساله ایستاده و تکان نمی‌خورد. فقط لرزه تنش است که توجهمان را جلب می‌کند. به گفته مأموران شهرداری این چندمین بار است که این خانواده دیده می‌شوند. نه آنها برای مأمورها غریبه هستند و نه مأمورها برای آنها و نوع نگاهشان به یکدیگر از آشنایی دیرینه‌ای که بیشان پیوند خورده خبر می‌دهد. زن‌های این پاتوق، انکار سرسخت‌تری و مقاومت‌ترند. نمی‌خواهند بروند. یکی از آنها که بارداری‌اش به شکل واضحی مشخص است، برکه سونوگرافی مجاله‌شده‌اش را نشانمان می‌دهد: «باید برم دکتر. آقا، خانم، باید امروز برم. بچه‌ام تو راهه. زایمانم نزدیکه». کلماتش را شکسته و با لهجه‌ای غریب می‌گوید ولی مفهومش به خوبی پیداست. آمدن چندباره‌شان به ایران به آنها یاد داده که چطور مثل ما حرف بزنند و زبان ایرانی را طی سال‌هایی که اینجا بوده‌اند یاد گرفته‌اند. مأمور شهرداری می‌خندد و با لحن تمسخرآمیزی می‌گوید: «این‌ها همه‌جا می‌زایند. توی صحرا، توی همین اتاق‌ها. این حيله‌شان است. معلوم نیست این برکه‌ها مال کی بوده که دردیده و به به نشان می‌دهد. دیگر دستشان برای ما رو نشده». بعد با تحکم بدون اینکه ترحمی در کار باشد، در آهنی اتاق

این خود این آسیب را دوچندان جدی‌تر می‌کند. این ادبیات اما صرفا محدود به این چهره نیست و در طول سال، مدیران زیادی حرف از این موارد می‌زنند. از دست‌های پشت پرده تکدی‌گری در سطح شهرها می‌گویند یا با وعده‌هایی که از طرح‌های ضربتی مقابله با متکدیان خبر می‌دهد، سعی در مدیریت دارند. مدیریتی که البته تا به امروز راه به جایی نبرده است.

آیین‌نامه ساماندهی متکدیان در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۷۸ براساس مصوبه هشتادونهمین جلسه شورای عالی اداری تصویب و برای اجرا ابلاغ شده است. در همین راستا هم هرکدام از دستگاه‌ها وظیفه دارند با هماهنگی در راستای ساماندهی شناسایی، جمع‌آوری، آموزش، اشتغال و... اقدام کنند؛ اما با گذشت بیش از دو دهه از این مصوبه هنوز نهاده‌ها و دستگاه‌ها بر سر مدیریت این معضل با مشکلات متعددی روبه‌رو هستند. هر گروهی که بر مسند شهرها می‌نشیند، از کمبود امکانات برای مدیریت تکدی‌گری می‌گوید و ابراز شکایت می‌کند که شهرداری تنها مسئول نیست.



خنزیرنیزی را باز می‌کند و بچه‌ها را هُل می‌دهد بیرون. زن اما یک آن هم آرام نمی‌گیرد و یکسره از بجه‌ای دفاع می‌کند که در شکمش است. چانه‌زنی‌اش اما ناموفق است و بازرس شهرداری گوشش به‌هکار نیست. برای آرام‌کردن زن می‌گویم می‌برمتان درمانگاه. مأمور شهرداری این بار با غیظ می‌گوید: به این‌ها محل بگذارى سوارت می‌شوند. رو می‌کند به زن و با صدای بلند از او می‌پرسد: باتوام پدر بجه‌ات کدوم یکی از ایناس؟ مردان بُه‌ت‌زده نگاهش می‌کنند. زن سرش را به زیر می‌اندازد و این بار سکوت می‌کند. بقیه زن‌ها هم آرام می‌شوند. هیچ‌کدام از زن‌ها نمی‌گویند پدر بچه‌ایشان چه کسی است.

پاتوق‌ها تقریباً شبیه هم است. هرکدام با یک بخاری نفتی یا گازوئیلی گرم می‌شوند. این سومین پاتوق است که بیگانه‌ها را در خود پناه داده. دیوارها سیاه، کپک‌زده و کبره‌بسته از دود است و ته‌مانده پیاله‌ای که معلوم نیست چه معجون‌ی توی آن است روی بخاری است. در پاتوق سوم هم مثل دو پاتوق قبلی چیزهای مشترک زیاد دیده می‌شود. آفتاب زده، ولی سرما هنوز توی پاتوق‌ها خودش را پله کرده است. بچه‌ها همین‌طور می‌لرزند و مأموران شهرداری به بیگانه‌ها می‌گویند که بروند توی اتوبوس تا بچه‌ها سرما را کمتر لمس کنند. صندلی‌های اتوبوس از میهمانان بیگانه پر شده و مأموران شهرداری از کارشان راضی هستند: «حداقل ۲۰، ۳۰ نفر کمتر وارد شهر می‌شوند تا ناقل انواع بیماری‌ها باشند و ترحم مردم را به خود جلب نکنند». اتوبوس به راه می‌افتد، ما هم. ساعت کمی از هشت صبح گذشته. مسیر خاکی برگشت پر از سنگلاخ است و تقریباً چند کیلومتر را باید طی کنیم تا به جاده اصلی برسیم. مقصد ما ستاد پیشگیری و رفع تخلفات شهری است؛ اما مقصد بیگانه‌ها اداره اتباع است. جایی که قرار است آنها را به همان‌جایی که آمده‌اند بازگردانند. برگردند به همان کشور جنگ‌زده خودشان. اما آیا قوانین دست و پا شکسته اجازه می‌دهد که دیگر آنها را بنییم یا دوباره در فصل سرد با گرم دیگری میهمان سفره ترحم ما خواهند شد.



نگاه

جرم تکدی‌گری در متن قانون

شاید کمترکسی بداند که تکدی‌گری در ایران یک جرم به حساب می‌آید. مواد ۷۱۲ و ۷۱۳ قانون مجازات اسلامی، موضوع تکدی‌گری را جرم شناخته است. در ماده ۷۱۲ قانون‌گذار به وضوح اعلام می‌کند هرکس اقدام به ایسن عمل کند، از یک تا سه ماه محکوم می‌شود و تمام اموالی که از این راه به دست آورده، مصادره می‌شود و در ماده ۷۱۳ قانون‌گذار به‌صراحت اعلام می‌کند کسانی که از اطفال کودک و غیررشدید به عنوان ابزار و وسیله‌ای برای مقاصد شخصی استفاده کنند